فهرست

[مقدمه 2](#_Toc60758815)

[شاهد هفتم 2](#_Toc60758816)

[بررسی شاهد اول: روایت هم بسیئه 4](#_Toc60758817)

[حرمت عمل بر آمده از حسد یا حرمت خود حسد؟ 5](#_Toc60758818)

**بسم‌الله الرحمن الرحیم**

# موضوع: فقه روابط اجتماعی / محبت

# مقدمه

این شش شاهدی بود که برای قول دوم و اینکه ظهور الزام را باید تغییر بدهیم و تصرف کنیم در ظهور ادله در الزام کسب یا حذف صفات و امور قلبی و جوانحی دیگر. ممکن است شاهد دیگری کسی بیفزاید و آن برخی روایاتی است که در کتاب جهاد ابواب جهاد النفس باب دو آمده است. داخل پرانتز عرض کنم بارها هم گفته‌ایم طلبه در مباحث اخلاقی تهذیبی و تربیتی چند باب وسایل را باید حفظ باشد و جزء سرشتش شود. یکی جهاد النفس در پایان کتاب جهاد است و دیگری کتاب العشره که در پایان کتاب الحج است و دیگری کتاب فعل معروف است در انتهای کتاب امربه‌معروف و دیگری مقدمات عبادات در جلد اول است. این چهار جای وسایل به‌طور خاص. مورد پنجم در درجه پایین‌تر چیزهایی است که در مکاسب محرمه آمده است. این چهار پنج جای وسایل یک دوره سبک زندگی اسلامی و شاکله شخصیت فرد به لحاظ درونی و رفتاری را تبیین می‌کند و تعمیق این‌ها به‌عنوان مسائل اخلاقی و روحی خیلی باید در کار طلبی مهم شمرده شود. آخرش کسی قشنگ این مجموعه را نظم جدید روایی نداد. کتابچه قشنگی دربیاورند با توضیح پاورقی خلاصه. یک دور طلبه در شش سال بخواند بهترین اخلاق است و همه‌چیز در آن هست. تلاش ما در ابواب جدید فقهی این است که این‌ها در متن فقه بیاید و جایگاه پیدا کند.

این نوع را در حدیث خوانی می‌شود گنجاند و در اخلاق می‌شود گنجاند جا دارد. مشکل دیگری که با آقای شب‌زنده‌دار هم‌صحبت می‌کردیم این است که طلبه در بحث‌های فقهی هم تا درس خارج هیچ جا با متون روایات و منابع اصلی ممارست ندارد و حتی آیات از منظر فقهی این هم ضعفی است و باید تدبیری کرد. انسان مسئول نباشد خیلی چیزها می‌تواند بگوید و راحت است و مسئول که هست همه به خودش برمی‌گردد!

# شاهد هفتم

شاهد هفتم به‌عنوان شاهدی در کنار آنها روایات باب دو ابواب جهاد النفس است که در وسائل‌های جامعه مدرسین جلد 14 است. در این باب الفروض علی الجوارح و وجوب القیام بها روایاتی داریم. توجه کنید جوارحی که اینجا آمده جوارح به معنای عام و مشترک است و حتی قلب را می‌گیرد. لذا وقتی می‌گوییم افعال جوارحی و جوانحی وقتی است که مقابل هم قرار دهیم ولی گاهی جوارح می‌گویند و شامل جوانح هم می‌شود. لذا جوارح دو اصطلاح دارد خاص که قسیم جوانح است و اصطلاح عام آن شامل امور قلبی هم می‌شود زیرا قلب هم جارحه‌ای است. شاهدش هم روایاتی است که معنای عام جوارح در آن به‌کاررفته است. روایت اول بی‌اشکال سندی نیست ولی این مضمون در روایات مختلف وجود دارد.

مُحَمَّدُ بْنُ یَعْقُوبَ عَنْ عَلِییِ بْنِ إِبْرَاهِیمَ عَنْ أَبِیهِ عَنْ بَکْرِ بْنِ صَالِحٍ عَنِ الْقَاسِمِ بْنِ یَزِیدَ عَنْ أَبِی عَمْرٍو الزُّبَیْرِییِ عَنْ أَبِی عَبْدِ اللَّهِ ع فِی حَدِیثٍ طَوِیلٍ قَالَ: «إِنَ اللَّهَ فَرَضَ الْإِیمَانَ عَلَی جَوَارِحِ ابْنِ آدَمَ وَ قَسَمَهُ عَلَیْهَا وَ فَرَّقَهُ فی‌ها فَلَیْسَ مِنْ جَوَارِحِهِ جَارِحَةٌ إِلَّا وَ قَدْ وُککِلَتْ مِنَ الْإِیمَانِ بِغَیْرِ مَا وُککِلَتْ بِهِ أُخْتُهَا إِلَی أَنْ قَالَ فَأَمَّا مَا فُرِضَ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْإِیمَانِ فَالْإِقْرَارُ وَ الْمَعْرِفَةُ وَ الْعَقْدُ وَ الرِّضَا وَ التَّسْلِیمُ بِأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِیکَ لَهُ إِلَهاً وَاحِداً لَمْ یَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَداً وَ أَنَّ مُحَمَّداً عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ ص وَ الْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِیٍّ أَوْ کِتَابٍ فَذَلِکَ مَا فَرَضَ اللَّهُ عَلَی الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَ الْمَعْرِفَةِ وَ هُوَ عَمَلُه ...».[[1]](#footnote-1)

روایت هفتم این باب هم از همین قبیل است.

نوعی می‌گوید اگر کسی استشعار کند که در مقام حصر و اطلاق مقامی است و می‌گوید امور قلبی انسان همین‌هاست که همه قبول دارند. اقرار و معرفت و رضای به خدا و اقرار بما جاء من النبی. بعدی‌ها هم نوعی حصر دارد اما دارد ما فرض الله علی اللسان و ما علی السمع عنوانی است که می‌شود گفت حصر است. البته شایدی است.

ممکن است باز شواهد دیگری هم در روایات پیدا کرد. آنچه ما در جمع‌بندی این‌ها عرض می‌کنیم این است که یک‌بار کسی این چند شاهد را به شکل انحلالی و مستقل دلیل می‌گیرد حتماً ضعیف است تک‌تک الغاء خصوصیت شود ضعیف است. حتی شاهد آخر هم ادعای حصر به شکل اطلاق مقامی چندان قوی نیست. اما ممکن است کسی بگوید کنار هم که این‌ها چیده شود قاعده عامه‌ای اصطیاد می‌شود که عبارت است از اینکه امور قلبی مشمول احکام جوانحی نیستند. به دلایلی که در مجموعه این شواهد گفته شد.

سؤال: بعضی نظامی مطرح می‌کنند مثلاً انی بعثت علی الشریعه السهله السمحه و تحت این روایت این موارد را می‌گوید.

جواب: می‌شود گفت این هم شاهد هشتم است که مبنای دین بر سماحت و روانی تکلیف است شاهد هشتمی است زیرا این امور قلبی اگر بخواهد متعلق الزام شود خلاف شریعت سمحه سهله است.

سؤال: ....

جواب: شریعت سهله و سمحه هم باید جای خودش بحث شود که بحثی خوبی نشده است. آیا همان قاعده عسر و حرج است یا فراتر از آن است بحث دارد. خیلی چیزها وجود دارد که بحث خوب نشده است. ما در شورای نگهبان که هستیم آن‌قدر موارد اجتماعی در اسلام هست که بحث نشده است و هر بار چیزی به ذهن ما می‌آید. این‌ها مسئولیت حوزه است و درس و بحث و تقریر می‌خواهد. یکی هم شریعت سهله و سمحه است که کار جامع نشده است. در دوره‌های متأخر همه مقالات متعددی دارد. البته مشکل مقالات این است که در طراز یک نیست در طراز دو و سه است و مجتهد مسلمی پای‌کار نبوده است. از کلمات فقها اصطیاد کرده‌اند که خوب هم هست ولی نظر اجتهادی در کنار آنها نیست. راه همه آنها این است که در درس خارج بیاید. مسیر درس‌های خارج جدید است که به این بحث‌ها ورود کنند.

بار دیگر از منظر نقد این‌ها ببینیم چه‌طور می‌شود به نتیجه رسید. تک‌تک این‌ها را ملاحظه کنیم ببینیم الغاء خصوصیت و تنقیح مناط درست است یا نه؟

# بررسی شاهد اول: روایت هم بسیئه

شاهد اول که روایات هم بسیئه است «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَ مَنْ هَمَّ بِهَا وَ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ».[[2]](#footnote-2) این روایات یک مطلبی در آن هست که در بعضی روایات بعد هم هست. چند نکته در آن هست که باید توجه کرد. یکی اینکه بدون تردید در این روایات دلالت فحوایی است نسبت به مقدمات اراده و اختیار و هم به تصمیم. در این اندازه از فحوا نباید تردید کرد. اگر روایت می‌فرماید تصمیم مکلف بر معصیت یعنی اراده کرده ولی عمل‌نکرده حال چه خودش بازگشته باشد چه مانعی جلویش را گرفته است این‌که رفع تکلیف از او می‌کند به‌طریق‌اولی مقدمات این اراده هم مشمول این است. تصور گناه تصدیق به فایده گناه پیدایش و شوق به او مقدمات اراده است و به‌طریق‌اولی عقاب ندارد. در این حد فحوا است.

سؤال: قرینه مقابله هم دارد. مقابله با حسنه دارد که کتبت له حسنه این قرینه مقابله تقویت می‌کند که اگر حسنه را نیت کنی ثواب می‌دهد اگر نیت گناه کنی اشکالی ندارد.

جواب: بله همین را ما گفتیم. بحث ما این است که آیا از هم و اراده می‌توانیم فراتر برویم؟

سؤال: هم همه را فرامی‌گیرد. همه موارد جوانحی را شامل می‌شود چون اراده به گناه است. هرچه بخل باشد از اراده گناه بدتر نیست.

جواب: نه. مرحله‌به‌مرحله جلو می‌خواهیم برویم.

اولین دایره می‌گوییم فحواست که مقدمات اراده اشکالی ندارد. ولی این تمام دایره نیست و دوایر دیگر دارد که یک دایره رذایل و صفات اخلاقی است مثل حسد و کبر و عجب و امثال این‌ها. هم به سیئه الغاء خصوصیت می‌شود و شامل رذایل اخلاقی می‌شود یا نه. ممکن است کسی بگوید هم اراده اخلاقی است که شامل بقیه هم می‌شود یا نه. چون خدا اراده دارد امتناناً برداشته است. ولی صفات رذایل که قابل‌تصرف است و فرض این است که اختیاریت ندارد آیا مشمول این است؟

سؤال: دو قسم است. یک قسم غیر اختیاری است یکی اینکه اراده می‌کند که حسد کند. اراده حسد یعنی اراده گناه.

جواب: نه این‌طور نیست. اینکه کسی عجب دارد و حسد دارد و اختیاری است و اراده هم نکرده و اختیاری است. شما می‌گویید در اطلاق است. حرف ما غیر از این‌هاست. جایی است که می‌تواند صفت را داشته باشد و کمش بکند یا زیادش بکند این را هم بگوییم رفع شده است و امتناناً این هم رفع شده است. از این روایت سخت است برداشت‌شده است.

سؤال: آقای مظاهری می‌گویند دفع این‌ها از اوجب واجبات است.

سؤال: حدیث من هم بسیئه مال صفات نیست مال رفتارهاست. حسد و این‌ها از این عنوان خارج است.

جواب: روشن است از مدلول این بحث‌ها خارج است. می‌خواهیم ببینیم ملاک این هم بسیئه در بقیه صفات هست یا نه.

سؤال: یا حسد را خودش ایجاد می‌کند یا درونش ایجاد دارد. یا خودش کاری می‌کند.

جواب: شما فرض گرفتید حسد حرام است.

سؤال: می‌گوییم اگر هم حرام باشد اراده‌اش اشکال ندارد.

جواب: به‌هرحال کمی سخت است.

ممکن است کسی بگوید هم بسیئه فحوایی دارد که مقدمات اراده را هم می‌گیرد ولی اینکه همه امور قلبی جوانحی که فرض هم این است که دلیل داریم که ظهور دارد در اینکه حرام است اینکه بیاید و آن را بردارد نه. نکته اخیر را می‌خواهم تأکید کنم که یک‌بار است کسی می‌گوید من هم بسیئه شامل امور قلبی می‌شود که دلیلی برایش نداریم. بعید نیست که من هم بسیئه لم تکتب علیه. امر قلبی که اراده گناه نیست و دلیلی هم بر اراده حرمتش نداریم. دلیل نگفته حرام است البته نیازی به الغاء خصوصیت هم نیست ولی اینکه دلیل لفظی داشت باشیم اطمینان بیشتری می‌آورد. این احتمال بعدی است که ممکن است کسی بگوید هم بسیئه با الغاء خصوصیت رفتارهای درونی را می‌گیرد مادامی‌که دلیلی بر حرمتش نباشد. اما اینکه این روایت بخواهد ظهورات ادله‌ای که می‌گوید حسد و کبر و عجب حرام است را تغییر دهد این سخت است. عجب و کبر حرام است. این‌ها بگوید من ظهورات آنها را عوض می‌کنم. این الغاء خصوصیت با این نکته سخت می‌شود. بله اگر ظواهر دلیل بر حرمت نداشته باشیم آنها را شاید بگیرد. اما جایی که دلیل داریم و این تغییر دهد مشکل است.

پس فحوا نسبت به مقدمات اراده داریم الغاء خصوصیت هم داریم در جایی که ظاهر دلیلی نگفته که این صفت حرام است. اما غیر این جایی که دلیل بر حرمت داشته باشیم را تغییر دهد این سخت است. امور قلبی که می‌گوییم اعم از صفات و رفتارها و عقاید است.

## حرمت عمل برآمده از حسد یا حرمت خود حسد؟

نکته ظریف‌تری هم وجود دارد که «مَنْ هَمَّ بِسَيِّئَةٍ وَ لَمْ يَعْمَلْهَا لَمْ تُكْتَبْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ وَ مَنْ هَمَّ بِهَا وَ عَمِلَهَا كُتِبَتْ عَلَيْهِ سَيِّئَةٌ». این نکته دیگری است که وقتی عمل کرد کتبت علیه. وقتی عمل کند اگر عملش هم حکم تحریمی داشته باشد دو گناه کرده. وقتی امر باطنی به تحقق پیوست خود آن هم مشمول حکم است غیر از امر ظاهر. این حرف جدیدی است. می‌گوید اذا عمل‌ها کتبت علیه. در اینجا این احتمال وجود دارد که اگر عمل کرد کتبت علیه یعنی سیئه عملی دارد؟ یا حتی همان نیت کتبت علیه سیئه؟ ممکن است کسی دومی را بگوید.

در شاهد دوم از همین نکته اخیر باید بحث را شروع کنیم که روایاتی که در باب حسد بود و می‌گفت ما لم ینطقوا بشفه و ما الغاء خصوصیت می‌کردیم نکته‌ای در این الغاء خصوصیت است که امروز که جامع السعادات را می‌دیدم به‌خوبی ملموس بود که مرحوم نراقی به این مسئله توجه دارد.

جلد دوم جامع السعادات بحث حسد مقام الثالث ص 209 در ذیل حسد تنبیهی دارد القدر الواجب فی نفی الحسد. این‌طور می‌فرمایند ان مساوات حسن‌ها للعدو و سوء حاله و عدم وجدان التفرقه بینهما فی النفس لیست مما تدخل تحت الاختیار. فالتکلیف به تکلیف بالمحال. البته شاید این‌طور نباشد. فالواجب فی نفی الحسد و ازالته هو القدر الذی یمکن دفعه. بیان ذلک کما اشیر الیه ان الحسد اما یبعث صاحبه علی اظهاره بقول او فعل بحیث یعرف حسده من آثاره الاختیاریه این یک حالت است. ولاریب فی کونه مذموما محرما و کون صاحبه عاصیا آثما لا لمجرد آثاره الظاهره التی هی الغیبه و البهتان اذ هی افعال صادره عن الحسد محل‌ها الجوارح ولیست عین الحسد اذ هو صفه للقلب لا صفه للفعل. این نکته ظریفی است که روایتی که می‌گوید الحسد و الطیره ما لم ینطقوا بشفه این سه امر درونی مادامی‌که در ظاهر بروز نکند رفع شده است. اما اگر در ظاهر بروز کند عقاب بر آن است. عقاب بر خود اینهاست و خود این‌ها حرام اند. مبرزات حکم دیگری دارند. غیبت یا بهتان است و دو حرام است. اما گاهی مبرزش اخمی یا چیزی است که حرام نیست ولی چون صفت قلبی به ظهور رسید همان صفت حرام می‌شود. متعلق حکم همان صفت می‌شود. این نکته ظریفی است.

این قصه می‌گوید دو نحو می‌شود روایات را معنا کرد. یک‌بار می‌گویید این صفات قلبی کلاً مادامی‌که به ظهور و بروز نرسد اثری بر آن مترتب نیست و اگر به ظهور برسد اثر مال ظهورات است. اگر مبرزات مصداق حرام بودند کار حرام انجام داده است و اگر حرام نبودند اخمی کرده و رو برگردانده که حرام نیست این چیزی در کار نیست. احتمال دوم که احتمال قوی است این است که امر قلبی که می‌تواند متعلق حکم الزامی هم قرار بگیرد باید به دو صورت تقسیم شود. امر قلبی که کاملاً در حصار درون مانده و امر قلبی که در ظاهر خود را نشان داده است. روایات می‌گوید قسم اول را برمی‌دارم اما نوع دوم که مبرزی پیداکرده ولو مبرزی که حرام نیست اینجا خود صفات متعلق تحریم و عقابند. به ذهن من این می‌آمد دیدم ایشان گفته‌اند. همین نکته را در هم بسیئه هم می‌گوییم. من هم بسیئه و لم یعملها لم تکتب علیه فاذا عمل‌ها کتبت علیه. چه چیز کتب علیه؟ عمل خارجی یا هم؟ یعنی اراده گناه گناه است ولی خدا می‌گوید یک قسمش اگر به عمل نرسید از تو گذشتم. ولی اگر عمل کردی بر اراده هم عقاب می‌کنم همان‌طور که بر اراده ثواب هم ثواب می‌دهم همه‌جا امتناناً. اینجا هم دو نوع ثواب است. در اراده‌های بد خدا می‌گوید محدودش می‌کنم. اراده بدی که به خارج برسد.

سؤال: آیاتی که می‌گوید کسی که گناه کرد گناهی بر او نوشته می‌شود چه؟ **﴿جَزاءُ سَيِّئَةٍ سَيِّئَةٌ مِثْلُها﴾**.[[3]](#footnote-3)

جواب: این سیئه را می‌گوید ربطی به بحث ما ندارد. البته در هم ممکن است کسی این حرف را نزند. در تجری هم بحث کردیم گفتیم دو احتمال دارد. البته در اینجا قوی‌تر است.

سؤال: «عَلَى كُلِّ دَاخِلٍ فِي بَاطِلٍ إِثْمَانِ إِثْمُ الْعَمَلِ بِهِ وَ إِثْمُ الرِّضَا بِه‏».[[4]](#footnote-4)

جواب: این‌ها را هم قبلاً بحث کردیم. گفتیم رضا چیز دیگری بود. ولی می‌تواند کمک کند. صولت استغراب را می‌شکند.

این نکته را باید توجه داشت و در صفات اصلاً بعید نیست. اگر دلیلی داشته باشیم که صفتی حرام است حدیث رفع می‌گوید مادامی‌که به ظهوری نرسیده عقاب ندارد ولی اگر به ظهور برسد ولو اینکه مبرزش محرم نباشد صفتش محرم می‌شود. درواقع صفات محرمه مشروط می‌شوند به اینکه مبرز نداشته باشند.

1. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج15، ص164، أبواب أبواب جهاد النفس وما يناسبه، باب2، ح1، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/15/164/صاحبةً) [↑](#footnote-ref-1)
2. . [الكافي- ط الاسلامية، الشيخ الكليني، ج2، ص428.](http://lib.eshia.ir/11005/2/428/عشرا) [↑](#footnote-ref-2)
3. . سوره شوری، آیه 40. [↑](#footnote-ref-3)
4. . [وسائل الشيعة، الشيخ الحر العاملي، ج16، ص141، أبواب کتاب الأمر بالمعروف والنهي عن المنکر أبواب الأمر والنهي، باب5، ح12، ط آل البيت.](http://lib.eshia.ir/11025/16/141/الرضا) [↑](#footnote-ref-4)